اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين.

هم ماشاءالله الحمدلله وقت گذاشتيد هم ماشاءالله بی­حاليد، امشب همان بحثی را که آن حديث فان لرجب فضله بود اين را تمامش می­کنيم با آن استثنای دوم چون يک جهت ديگر متن هم، نقد متن هم اين نظر به مدلول است حالا چون تا حالا متن را بيشتر سر زياده نقيصه لفظ چه بوده بيشتر اين و تا حالا جهات مختلفی را به عنوان نقد متن متعرض شديم مثلاً گفتيم متونی هستند که اين­ها بعيد روايت باشد، مثل اقرار العقلاء علی انفسهم جايز، الناس مسلطون، متون روايات به اصطلاح عمارساباطی را متعرض شديم که خصائص خاص و هلم جراً هی به هر مناسبتی من جمله از بحث­های که در اين جهت هست همين کاری است که در اين روايت: الا لمريد العمرة فی الشهر که مرحوم کلينی آورده می­خواهي همين روايت را بياور، عرض کرديم بين اصحاب­ما از اين روايت به عنوان تخصيص استفاده کردند، احرام نبند دون الميقات الا فی به اصطلاح عمره رجب البته اين روايت که مريد العمرة بالشهر، و فکر نمی­کنم مراد از شهر،

س: ان يخاف فوت الشهر فی العمره

ج: الا ان يخاف، باز ظاهراً مراد همان شهر رجب باشد بعيد مطلق شهر باشد، ببينيد آن وقت شهرهای ديگر که خصوصيت ندارد و بعيد است اصلاً مراد آن باشد آن وقت اين روايت دوتا روايت است يکی اين است که کلينی هم اين را کلينی هم نقل کرده صدوق ظاهراً نياورده

س: در يک روايت نمی­گويد کل شهر عمره داريم

ج: بلی داريم فتوی هم شايد بر آن باشد اما

س: اشاره به آن ندارد

ج: خب خصوصيت ندارد وقتی در يک ماه دوتا عمره می­شود اول شهر کرده برای شهر آينده هم می­ترسد و يک ماه دوتا عمره نمی­شود قبولش مشکل است بلی آن روايت دومش را بياور، همان باب روايت که: فان لرجب فضله،

س: بلی، روايت بعدی روايت هشت باب بود، روايت نه در همين کتاب مرحوم کلينی ابوعلی اشعری عن محمد ابن عبدالجبار عن صفوان عن اسحاق ابن عمار عن ابی الحسن عليه­السلام قال سئلت عن الرجل

ج: ابی­الحسن در اين­جا مراد موسی ابن جعفر سلام الله عليه است و به لحاظ سند اين صحيح اعلائی است يعنی تمام روايات کل واحد نه فقط ثقه، از اجلاء اند احمد ابن ادريس ابوعلی اشعری عن محمد ابن عبدالجبار کوفی از مرحوم صفوان و از مرحوم اسحاق ابن عمار همه جزء اجلاء اند رديف کلاً جزء اجلاء اند، بفرماييد.

س: سئلت عن الرجل يجئ معتمراً عمرة رجب، فيدخل عليه هلال شعبان قبل ان يبلغ الوقت، يحرم قبل الوقت

ج: وقت يعنی ميقات بلی، طبعاً احتمال دارد که اين در عراق باشد يعنی قبل از اين که به وادی عقيق برسد وادی عقيق ميقات اهل عراق بفرماييد،

س: أ يحرم قبل الوقت فیجعلها لرجب او يؤخر الاحرام لعقيق و يجعلها لشعبان،

ج: نه عقيق باز

س: مسجد شجره نزديک است

ج: بلی آن قدر تأثير ندارد نه، واضح است عقيق اسم برديم ما هم به قرائن اول گفتيم بعد ديگر تصريح آمد بلی بفرماييد.

س: قال يحرم قبل الوقت فيکون لرجب فيکون فضله و هو الذی نوی،

ج: نوی يعنی اين نتيجه اين­جا که خيلی تأثير ندارد به خاطر اين­که از خانه به خاطر اين­که برای اين درآمده اين شايد اشاره به همان حديث: انما الاعمال بالنيات باشد چون آن درش اين است که: فمان کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته اين­که عمر نقل می­کند از پيغمبر: سمعت رسول­الله يقول انما الاعمال بالنيات فمن کانت هجرته، هجرته يعنی از محله خودش لله و رسول آمده مدينه لله، برای دنيا آمده دنيا، و هو الذی نوی هم اشاره به همان است، يعنی از محل خودش برای همين عمره رجب درآمده پس طبق همين نيتی که کرده خدا مثلاً بهش ثواب می­دهد،

س: آن روايتی که در ماست: لکل امر مانوی بيشتر

ج: داريم ما اين را ما داريم آن­ها انما الاعمال بالنيات داريم لکل امرء ما نوی هم داريم نية المؤمن خير من عمله، الی آخره اين باب را اصلاً ببينيد به نظرم صدوق يا ندارد يا يک ناقص يک جوری دارد همين باب وسائل را بياوريد همين باب عمره رجب، خب بحثی که الآن اين­جا هست در بحث متن همين است که در آن اولی دارد الا لمريد به اصطلاح عمره فی الشهر اين تعبير همچنانکه­ آن شب هم عرض کرديم ظاهر در استثناء است ظاهرش در تخصيص است ظاهرش اين است، مراد از تخصيص اين است که موضوع واحد باشد موضوع محفوظ باشد ليکن حکم را خارج کرده، اصطلاحاً

س: اخراج حکمی

ج: اخراج حکمی را اصطلاحاً تخصيص می­گويند پس کسی که می­خواهد عمره رجب بکند واقعاً قبل الميقات است موضوعاً همان است ليکن اين حکم را ندارد جايز است برايش

س: عبارتی که در دعائم هست، خيلی شبيه عبارت کافی است با آن توضيح شما، که دعائم در جامع الاحاديث اين طور نقل کرده عن جعفر ابن محمد عليه­السلام انه قال، دارم از جامع الاحاديث می­خوانم، من خاف فوات الشهر من العمره فله ان يحرم دون الميقات اذا خرج فی رجب يريد العمره، فعلم انه لايبلغ الميقات،

س: خيلی

33: 5

ج: بلی شهر روشن کرد که مراد رجب است اين روشن کرد اما تعبير باز تعبير استثناء و تخصيص نيست من کان، حالا بايد جمع کنيم با آن دليل می­شود تخصيص اما روايت اولی که خوانديم تخصيص است ديگر: ليس ينبغی لک ان تحرم دون الوقت الذی الا مريد به اصطلاح عمرة فی الشهر، اين­که خب خيلی ظاهر در تخصيص است البته خب می­دانيد که در علمای ما از زمان شيخ حتی به يک معنايي قبل از شيخ يک بحث ديگر شد که شايد يک ليسان ليسان تخصيص باشد اما در حقيقت حکومت است ديگر اين بحث حکومت و تخصيص ورود اين­ها بحثهای بوده که شده که الآن نمی­خواهم، و من فکر می­کنم شايد ريشه­های بحث البته بعيد است مرحوم شيخ هم يا اين عبارت را ديده باشد يا خوانده باشد ريشه­هايش برگرده به مرحوم نجم­الائمه رضی رحمه الله در همين شرح کافيه، ايشان تخصيص را خروج موضوعی می­داند نه خروج حکمی، و خيلی هم عجيب است حرف ايشان يادم نمی­آيد غير از ايشان از نحوی­ها کسی گفته باشد،

س:

43: 6

مناسبت متعرض شده، می­گويم

46: 6

متعرض اين بحث شده

ج: در بحث استثناء معنای استثناء

س: بعد آن موقع تخصص را چه می­گويد

ج: آن که اصلاً خارج است تصريحه، نه به اين معنی دقت بکنيد اين می­گويد اگر شما بگوييد: جاء القوم الا زيد، جاء القوم يعنی زيد آمد، الا زيد نيامد تناقض دارد، آن مشکل تناقض تناقض مبتلا به تناقض است آن وقت برای حل تناقض اين پيشنهاد می­کند: القوم الا زيد جائنی

س: دارد بيشتر وصفی می­شود، قوم غير زيد

ج: قوم غير، الا به معنای غير، چون اگر غير به معنای الا باشد اسم الا که معنای حرف می­دهد الا هم به معنای غير باشد حرف است معنای اسم می­دهد وصفی می­شود يعنی ايشان آمده اين کار را کرده که دقت کرديد چه شد؟ ايشان در معنای استثناء در شرح کافيه اين مطلب را دارد،

س: اين نظريه ابوحنيفه نيست جسارتاً

ج: نه من در کافيه ديدم نمی­دانم ابوحنيفه اگر گفتند

س: اصول اهل سنت به عنوان نظريه ابوحنيفه است

ج: شايد هم

س: ماجائنی الا زيد

ج: نه ما جائنی الا زيد، غير جاء القوم الا زيد،

س: می­گويد حتی در ماجائنی، جاء القوم که هيچ، حتی تو ماجائنی

س: نه آن­جا مفرق است آخر، آن استثناء مستثنی منه ذکر نشده درش می­شود آن­جا آن حرف را زد

س: تو جاء القوم هم می­گويد می­گويد که اين آمده زيد

ج: من چون مال ابوحنيفه را نديدم اما در کتاب شرح کافيه خودم ديدم نقل می­کند

س: آخر اين حرف عجيبه، حالا ما می­خواستيم بگوييم اين از ابوحنيفه هم نمی­گويد ايشان

س: گفته جاء القوم زيد را از قوم استثناء کرده، اما در حکمش سکت،

ج: بلی حالا اين بحثش را ادامه دادن يعنی جواب در چيز به اصطلاح از کلام ايشان حالا ما اصلاً فعلاً جواب اجمالی را که عرض می­کنيم ما علی تقدير اگر حرف نجم الائمه رضی را هم قبول بکنيم که قبول نداريم اين يک خلطی نشود بين جاهای که امور اعتباری است يعنی تعبير تعبير اعتباری است با آن­جای که امر واقعی است ايشان تو امور واقعی شايد بتواند آن را هم قبول نداريم چون نکات ثانوی دارد اما در امور اعتباری اين طور نيست مثلاً اکر العلماء الا زيداً اين اشکال ندارد تناقض هم ندارد اين از باب اين است که در باب امور اعتباری خود لسان دليل جنبه تمسک دارد جنبه دليليت دارد چون اگر گفت اکرم العلماء الا زيداً اين معنايش اين است که همه علماء غير از زيد را اکرام بکند اين خروج زيد اخراج زيد از وجوب اکرام اين معنايش اين است که آن­ها بايد همه و لذا يک بحث ديگر باز آقايون متأخر ما پيش کشيدند البته در عبارت قدماء هم هست اشعار بهش، يعنی شايد اشعار من نديدم اما الآن آقايون متأخر مثل مرحوم نائينی و اين­ه پيش کشيدند و آن اين­که آيا تخصيص موجب تعنون عنوان به ضد خاص می­شود يا نه؟ مثلاً اکرم العلماء الا الفساق منهم، مرحوم نائينی می­گويد اين معنايش اين است که اکرم العلماء غير الفساق، يتعنون بضد عنوان خاص، مرحوم آقای حاج شيخ محمدحسين و مرحوم آقاضياء اين معتقدند نه، اين يک مبنای شنيديد شايد از آقاضياء که تخصيص به منزله موت افراد است اين­جا همين­جا دارد ايشان تخصيص به منزله موت افراد است اگر گفت اکرم العلماء حالا امشب گفت اکرم العلماء امشب بيست تا بودند خيلی خوب فردا دوتايشان مردند شدند هجده، ديگر اکرم العلماء عنوان پيدا نمی­کند دوتاشان از بين رفتند بازهم اکرم العلماء اکرم العلماء است اين­ها می­گويند تخصيص به منزله موت است البته اي« مطلب هردو بزرگوار هم باطل است اين هم قابل قبول نيست آن وقت نائينی بحثش اين است که وقتی به منزله تعنون شد اين­جا هم به منزله قيد می­شود اين هم احراز می­خواهد باز مثل آقای خويي مخالف اند که احراز نمی­­خواهد اين استصحاب عدم ازلی مال همين­جاست روشن شد يعنی می­خواهد بگويد که اگر: المرئة تری الدم الی خمسين سنه، الا ان تکون امرئة من قريش، نائينی می­گويد معنای عبارت اين است که المرئة غير القرشية، بوصف غير قرشی، آقای خويي همين­که، البته نائينی يک بحث ديگر هم دارم که آن استصحاب عدم ازلی را به آن معنی جاری می­کند جای ديگر گفته، آن وقت المرئة غيرالقرشيه لذا مرحوم نائينی می­گويد ما اين جوری درست کنيم زن باشد متصف بوصف غير قرشيه،

س: آقای خويي چه می­فرمايد

ج: آقای خويي می­گويند نه لازم نيست اتصاف بغير قرشی ثابت، نمی­خواهد همين­که قرشيه ثابت نشد کافی است

س: احراز قيد

ج: يعنی قيد به اين معنی نيست مثل قيد وجودی نيست مثلی اين­که بگويد اکرم علماء لبنان، اکرم العلماء اللبنانيين مثلاً اين­جا قيد وجودی است يعنی احراز بايد

س: احراز مشخص است

ج: آن­جا احراز، نائينی می­گويد در ادبی هم احراز می­خواهد ولذا استصحاب جاری نمی­شود چون استصحاب عدم جود امرئة قرشيه اثبات نمی­کند که اين زن غير قرشی است و استصحاب اين­که: هذه المرئة لم تکن قرشيه الآن هم ليست قرشيه اين هم به اصطلاح حالت سابقه ندارد باز مرحوم آقاضياء از يک راه ديگری اين استصحاب را درست می­کند می­گويد نه اگر لوازم وجود بود می­توانيم اثبات بکنيم به اين معنی بگوييم هذه المرئه فی الوعاء الماهوی در عالم ماهيت خودش قرشی نبود چون قرشیه است و از غير قرشيت از اوصاف وجودی است از لحظه انعقاد نطفه نه قبل از انعقاد نطفه، قرشی نبود الآن هم عدم قرشيت را استصحاب می­کنيم اين حرف آقاضياء که خيلی عجيب و غريب، بلی خيلی دور از آبادی است انصافاً اين قدر فکر کرده به نظر من ماهوی چه است؟ اين حرف­ها چه است؟ اين حرف­ها به نظر ما حق با مرحوم آقاضياست و استصحاب عدم ازلی جاری نمی­شود، يعنی حق با مرحوم نائينی است معذرت می­خواهم، نه حرف آقاي خويي هم استصحاب عدم ازلی جاری می­داند، مرحوم مرحومی، يعنی آقاسيستانی هم جاری می­داند به نظر ما حق اين است که جاری نمی­شود مرحوم آقای نائينی يک راه ديگری دارد،

س: او مطلقا استصحاب ازلی را قبول ندارد

ج: عد ازلی نه، عدم ازلی نعتی عدم ازلی محمولی که اشکال ندارد بلی علی ای حال حالا ديگر وارد اين بحثش نشويم که يک بحث طولانی است اين حرفی را که مرحوم نجم الائمه حالا ايشان می­گويند اين شخص هم گفته، اين حرف را انصافاً قابل قبول نيست و ظاهر عرفی­اش اين است که در باب تخصيص هدف از تخصيص فقط اين نيست که حالا تناقض نه چون اين­جا يک اهداف قانونی مطرح است خوب دقت بکنيد يعنی به عبارت اخری ما هميشه عرض کرديم ما يک عام لغوی داريم يک عام قانونی داريم، يک مطلق لغوی داريم يک مطلق قانونی، مطلق لغوی مثل جئنی بماء، مثلاً اين مطلق لغوی است لغتاً، اما اين­که مرادش همه ماهيت آب باشد که در همه افراد صدق بکند اين بايد مقدمات حکمت می­خواهد و الفارق اساسش اين است که در باب لغوی يعنی همان ظهور لفظ پيش عرف همان ماهيت را اراده کرده يا عام را؟ اما در باب قانونی خوب دقت کنيد در باب قانونی از عام قانونی عامی است که يعنی قاعده کليه­­ای است که ضربت للرجوع اليها عندالشک اين نکته اساسی­اش است اگر گفت اکرم العلماء وقتی عام قانونی است که يرجع اليه عندالشک و الرجوع بالشک،

س: فايده اراده استعمالی همين است ديگر

ج: نه اصلاً هدف عام اصطلاحی اين است نه هدف عام لغوی و لذا ما گفتيم بهترين راه برای آقايون اخباری­ها در مثل افوا العقود که می­گويد بايد روايت بيايد که مراد از عقود عام است بهترين نکته برای اخباری­ها اين است که بگويد عقود عام لغوی هست اما عام قانونی نيست اين دوتا را فرق بگذارد يعنی اوفوا بالعقود نيامده که بگويد شما هرجا شک کرديد در هر عقدی برگرديد به اين قاعده نه، اين آمده برای اين­که اصل عقود را امضاء بکند اصل عقود امضاء شده و اما اين­که هر عقدی را اگر شک کرديد بخواهيد با اين­شک تان را داريد اين نيست اصلاً به اين قصد نيامد اين است که صاحب کفايه هم ظاهراً مرادش همين بد حالا بدجوری تعبير کرده که بايد مقدمات حکمت در مدخول ال جاری بشود مثل افوا بالعقود بايد در عقود هم مقدمات حکمت، مشهور می­گويند نمی­خواهد صاحب کفايه می­گويد می­خواهد مقدمات را

س: مدخول کرّ، در مدخول آدات عموم

ج: بايد مقدمات، بلی مقدمات حکمت بايد جاری بشود تا اطلاق ثابت بشود

س: شرط نمی­داند

ج: نه خير نه،

س: آقای خويي هم می­گويد لغو است

ج: نه اصلاً مشهور علماء شرط نمی­دانند چون اصلاً کل برای همين وضع شده آن وقت چون وضع شده ديگر مقدمات حکمت نمی­خواهد حالا اين هم موجز حالا ما بحث­های اصولی را هم خيلی موجز مجبوريم اين­جا همين جور تندتند رد بشويم ببينيد اين­جا که الا لمريد، اين تعبير استثناست و تخصيص است مرحوم شيخ و علمای بعدی ما هم که فقه آمدند تعبير به تخصيص کردند صحبت اين است در آن روايتی که مال ابی­الحسن بود اين تعبير تعبير تخصيص نيست تعبير تزاحم است عرض کرديم تزاحم را مرحوم آقای نائينی آقايون متأخر ما بين دو دليل به لحاظ مقام امتثال می­بينند عرض کرديم اصولي­های قديم شيعه و حتی اهل سنت هم اين معنی را برای تزاحم ندارند آن را هم يک نوع تعارض می­دانند مرحوم نائينی و آقايون ديگر مثل آقای خويي ديگران حرف­شان اين است که تعارض بيان حال به اصطلاح حکم است در مرحله جعل و تزاحم در مرحله امتثال، به نظر ما اين معنی هم درست نيست اين معنای که الآن مشهور است در باب تزاحم،

س: مدول دليل تعارض ولی اين در عمل است ديگر

ج: بلی در مقام امتثال، اين را هم قبول نکرديم اين هم قابل قبول نيست، حالا بلی قبول نکرديم و لذا خود تزاحم هم به معنای جعل است مقام جعل می­خورد و رکن اساسی مقدمات مرحوم نائينی در باب ترتب هم همين است و بعد هم آقای خمينی مثلاً،

س: مبنای انحلال شما بيشتر نظرتان هست که می­گوييد

ج: نه در مقام جعل ناظر است

س: حالا چطور ممکن است

ج: حالا ديگر در جای خودش، ديگر اين چون خيلی بحث طولانی است

س: مقدمات مرحوم نائينی را فرموديد امام قبول کرديد اين­جا را

ج: بلی قبول کرده

س: مشهور اين را می­گويند ديگر

ج: مشهور اين را می­گويند، آقای خمينی تندتر رفته از نائينی، حالا نائينی يک مقدار گفته ايشان تندتر رفته جلوتر رفته،

س: شهيدصدر هم تزاحم ملاکی هم آورده

ج: آن در مثل اصول يک چيزی تزاحم حفظی ملاکی به نظرم حرف آقاضياست حالا يک جوری ايشان برداشتند نوشتند علی ای حال آن وقت لذا فرق تزاحم و تعارض اين است که در تعارض يکی از اين دوتا ثابت است، در تزاحم هردو ثابت­اند،

س: فعليت

ج: نه فعليت خارجی، شارع نمی­دانيم در اين جور شارع به مقام جعل هم نظر دارد اين­ها می­گويند شارع به مقام جعل نظر ندارد شارع گفته نماز اول وقت بخوان شارع گفته نماز جماعت بخوان، اين را که شارع گفت تمام شما يک وقتی پيش آمده اول بخوانيم جماعت نيست جماعت بخوانيم اول نيست دقت کرديد اين­ را گفتند تزاحم، اصطلاح­شان اين شد روشن شد يعنی گفتند تزاحم می­خورد به مقام امتثال و اين مربوط به شارع نيست اصلاً اين از محدوده کار شارع خارج است، بنده عرض کردم نه اين مقام امتثال هم محدوده شارع است يعنی آقايون آمدند گفتند که اعتبارات فرض کنيد وجوب دارای دو مقصد است دارای دو هدف است دارای دو غرض است غرضی ادنی و غرض اقصی، غرض ادنی ايجاد داعی است در مکلف مثلاً می­گويد برو آب بياور، ايجاد داعی در انگيزه به اصطلاح ايرانی­ها انگيزه و داعی درش ايجاد کند پا شود برود آب بياورد، آن­که نمی­خواهد خودش آب بياورد به خاطر من، اين ايجاد داعی را بهش می­گويند غرض ادنی غرض اقصی هم بالفعل آب بياورد آب بياورد خارجاً آن وقت اين­ها حرف­شان اين است که در اوامر آنی که فعلاً پيدا می­شود همان غرض ادنی است غرض اقصی تخلف دارد ممکن است پيدا بشود و لذا در مقام جعل ناظر به غرض اقصی نيست فقط ناظر به غرض ادنی است که ايجاد داعی بکند برو آب بياور فقط ايجاد داعی بکند پاشه برود آب بياورد، اما اين­که عملاً آب بياورد نه اين غرض اقصی نيست حالا غرض کردم ديگر اين­ها را يکی يکی بخواهم شرح بدهم،

س: اين بيشتر با مبنای انحلال ساز و گار است با مبنای خطابات قانونی ساز و گار نيست،

ج: فرق نمی­کند نه در اين جهتش فرق نمی­کند نه بحث خطابات قانونی يک کمی به نظر من،

س:

15: 19

ج: نه نه به نظر ما ناجور حوزه­های ما شده اساساً بعدش هم چون مرحوم آقای خونساری رحمه الله عليه مرحوم آقای خونساری است با قصه باران،

س: بلی حاج سيدمحمدتقی

ج: حاج سيدمحمدتقی خب ايشان خيلی چهره­ای که آدم ازش می­بيند خيلی اهل زهد و ورع و تقواست و اين­ها من تا آن­جای که خبر دارم اولين بار در قم ايشان دارد خطابات قانونی را

س: حضرت امام

ج: ايشان ظاهراً از ايشان گرفته، ايشان در اين خدا رحمتش کند آقای انصاريان رحمة الله عليه رضوان الله عليه حاج آقا تقی يک چيزی راجع به مرزبان ايمان و يقين نوشته راجع به حاج سيدمحمدتقی خونساری، آخرهايش اگر نگاه بکنيم يک رساله تقرير بحث ايشان است،

س: عربی به فارسی نوشته

ج: يعنی عربی ننوشته فارسی نوشته در آن­جا به مناسبت می­گويد خطابات شرعی به منزله خطابات قانونی هستند آن­جا دارند و لذا می­گويد اين­ها درش بعث و زجر نيست، خب بعث و زجر که هست در خطابات نمی­شود انکار کرد مثلی که به نظرم يک کم تند رفتند يک دير آمده به حوزه­های ما يک کمی ديدند، مثلاً اين از زمان مونتوسکی آمد به حوزه­های ما اين هم آمد يک دير آمده به حوزه­های ما يک کمی جبران کردند تند رفتند علی ای حال به هر اين مطلب ايشان قابل قبول نيست خطابات شرعی ما توضيح داديم ما اولاً اصلاً تعبير اصلاً ما گفتيم اول خود قانون ببينيم چيست؟ قبل از خطابات قانونی خطابات مرحله بعدی قانون است اصلاً ضوابط قانون ضوابط نکات فنی اين­ها نکات ديگر اين خطابات مرحله متأخرش است و اين آقايونی هم که نوشتند که خطابات قانونی قائل به انحلال نيستيم اين­ها اصلاً اصل مطلب را شرح نداده اصلاً التزامات قانونی چه است حقيقتش چيست؟ آن مرحله خطابات بعدش و ما توضيح داديم که با تأمل در آيات رو جهات مختلف حالا نمی­خواهم وارد بحثش بشوم خطابات قانونی يعنی احکام، اصلاً برداشت اوليه علمای اسلام از خطابات شرعی احکام شرعی رابطه عبد و مولاست اصلاً رابطه رابطه عبد و مولی گرفتند آن وقت رابطه عبد و مولی ضوابط خاص خودش دارد رابطه قانونی ضوابط خاص خودش ما اصلاً از آن راه خطابات را مرحله بعدی گرفتيم اصلش بحث آن است و اين رابطه عبد و مولی انصافاً در اذهان علمای ما هست ديگر نمی­شود انکار کرد آقای خويي در دلالت صيغه افعل می­گويد چون سيره عقلاست که يجب علی العبد اطاعة المولی، يعنی بحث لغوی را هم حتی ايشان برده روی به اصطلاح عرف مولی و عبد رابطه مولی و عبد، ما آن­جا مفصل توضيح داديم رابطه مولی و عبد چه ضوابطی دارد، رابطه قانونی چه ضوابطی دارد، از ظواهر آيات با رابطه قانونی می­سازد ولو ما رابطه قانونی را اصطلاحاً قبل از اسلام در قوانين حموراوی داريم در قوانين يونان باستان داريم روم داريم در جامعه عربی ما قانون نداريم در مکه و مدينه روح قانونی نداريم اصولاً نداريم روح نيست حالا قوانين حموراوی هم باز چه خصوصياتی دارد که ديگر بحث­هايش خيلی طولانی است چون قوانين حموراوی چاپ شده سه هزار و هفتصد و پنجاتا شصت­تاست المثله، نگاه بکنيد عراق هم چاپ کرده چون حموراوی ما آشور است به اصطلاح آشور تقريباً منطقه شمال عراق است، گاهی هم از حدود بابل حله تا شمال عراق و همين­ها بودند که بعد مثلاً

52: 22

که بخت النصر باشد حمله کرد به يهودی­ها اين هم از آشوریهاست اين­ها مثل نبی پال چه است؟ آشور بانی پال آشور يعنی آشوری­ها سلسله­ای هستند که در اين­جا بودند و خودشان هم گاه گاهی با ايرانی­ها جنگ داشتند جنگ و گريز با خود ايرانی­ها داشتند بعد از به اصطلاح نبوخ

16: 23

هم کروش رفت و به اين­ها حمله کرد بعد رفت بيت المقدس و يهودی­ها را از بابل برگرداند بيت المقدس برای همين برو کروش خيلی احترام قائل اند به همين جهت اين بعد از قصه آشوری­هاست آشوری­ها در اين قسمت عراق بودند يعنی اين­که قبل از ايرانی­ها آشوری­ها بر اين­جا مسلط بودند علی ای حال اين حموراوی که قوانين دارد سه هزار و هفتصد و نمی­دانم پنجا، پنجا و سه، نگاه کردم اما قوانينش حالت فروع فقهی دارد مثلاً اگر کسی يک گاوی نگاه کردم اگر گاوی خريد به اين مبلغ و بعد مثلاً چنين شد بعد شاخش چنان شد بعد نمی­دانم حالا همه ريز ريز است، آن روح قانونی که الآن مراد ما هست درش وجود ندارد بيشتر همين تفريعات فقهی است مثل تفريعات فقه ما تعبيرش اين جوری است اين را عراق چاپش کرد به نام المثله المثله قوانين حموراوی است ديگر کل قوانين حموراوی در يک مجلد چاپ شده شايد چند چاپ داشته باشد نه؟

س:

13: 24

روايت را آوردند،

ج: کدام يکی

س: روايت مال عمره را

ج: بيار، روايت را بيار،

س: توی فقيه ندارد

ج: همين فقيه ندارد

س: بعد اين تهذيب متنش اين جوری شروع می­شود يعنی توی تهذيب بحث مواقيت است بعد می­رسد به اين بحثی

ج: اين حتی عمره رجب را هم همه نياوردند کلينی قبول کرده ظاهراً صدوق قبول نکرده استثنای عمره رجب را قبول نکرده،

س: فی تقديم الاحرام قبل الميقات لمن خاف فوت العمرة فی رجب

ج: که دارد؟

س: توی عبارت تهذيب اين است بعد ايشان می­گويد روی ذلک حسين ابن سعيد عن صفوان ابن يحيي عن اسحاق ابن عمار قال سئلت ابا ابراهيم عليه­السلام عن الرجل يجئ معتمراً ينوی عمرة رجب

ج: کلينی از اين راه نقل نکرده

س:

0: 25

ج: بلی بخوان می­خواهی کلينی از راه کتاب صفوان نقل کرده چون من عرض کردم احمد ابن ادريس عن محمد ابن عبدالله اين کتاب صفوان است کلينی از اين راه ايشان از راه کتاب حسين ابن سعيد نقل کرده و الا

س: در متن فوت دارد توی جامع الاحاديث که اين­ها را دوتا حديث کردند نه دوتا متن بعد قبل ان يبلغ العقيق

ج: عقيق

س: عقيق ان يحرم قبل الوقت فيجعلها لرجب او يأخر الاحرام لعقيق فيجعلها لشعبان قال يحرم قبل الوقت لرجب فان لرجب فضلاً فهو الذی نوی

ج: من تو ذهنم، من تو ذهنم ديشب هم اگر يادتان، يعنی شب قبلی تو ذهنم فان لرجب فضلاً بود توی نسخه کلينی فضله دارد من تو ذهنم همه­اش فان لرجب فضلاً، وقتی خواندی فضله گفتم معلوم می­شود حافظه ما خراب شده دو مرتبه، من تو ذهنم همه­اش اين بود فان لرجب خواندم فان لرجب فضلاً پس معلوم می­شود اين نسخه مرحوم تهذيب بوده در ذهن من،

س: در ادامه ايشان در ادامه توضيح همين بحث عمره رجب می­گويد و عنه عن فضاله عن معاوية ابن عمار قال سمعت اباعبدالله عليه­السلام يقول ليس ينبغی ان يحرم دون الوقت الذی وقته رسول­الله صلی الله عليه و آله الا يخاف فوت الشهر فی العمره باز اين­جا هم فوت شهر اما ذيل رجب آورده

ج: اين به خاطر اين­که چرا می­دانم فهميدم اين به خاطر اين است که اين به اصطلاح حديث شواهدش نشان می­دهد از کتاب معاوية ابن عمار بوده اين غير از نسخه کلينی است ما در بحث حج در بحث نسخ کتاب معاوية ابن عمار مفصل بحث کرديم، يکی از نسخ کتاب معاوية ابن عمار نسخه فضاله است اين نسخه را ايشان آورده اهواز حسين از ايشان نقل، علی ابن مهزيار و حسين ابن سعيد از ايشان نقل می­کنند از فضاله ابن ايوب ازدی تصادفاً عربی صميم، حالا خيلی­ها وقت­ها در کوفه می­گويند مثلاً فلان بجلی مولاهم کوفی­ها اسم بجلی­اند اسدی­اند ايرانی هستند ايران که آمدند عرب صميم

3: 27

به عکس داريم عکسش هم همين ازدی فضالة ابن ايوب ازدی عرب صميم، صميم هم دارد صليب هم دارد با صاد و لام و ياء و بی، صليب اين عربی صليب، علی ای حال و آن نسخه کلينی

س: عربی بوده

ج: بلی خيلی قح بوده عربی خالص خالص بوده بلی آن نسخه­ای که مال کلينی است راه ديگری است اين دوتا نسخه است نشان می­دهد نسخه معاويه ابن عمار علی کل يکی بوده اين نسخه­اش يکی است اما آن نسخه خود صفوان يک کم اختلاف دارد نسخه صفوان

س: شهر هم الف و لامش يا ذهنی است يا ذکری است

ج: ذکری بايد باشد قبلش يک شهری عمره صحبت بوده دستکاری تو کتاب نکرده خب حالا به هر حال،

س: توی روايت دارد که اشهر الحرم شهر مفرد لعمرة رجب در ذيل

ج: بلی

س: رجب ثلاثة

55: 27

ج: فرد

س: فرد فرد دارد که چيز است بعد ببخشيد توی فقيه توی بحث عمره­های مستحب­ و اين فضل، عمره شهر رمضان و رجب و غيرهما دوتا سه تا روايت آورده روايت سومش اين است که و فی رواية عبدالله ابن سنان عن ابی عبدالله عليه السلام قال اذا احرمت و عليک من رجب يوم و ليلة فعمرتک رجبية اما اين بعدش حالت­های تضييق يا تقديم را ندارد لذا باب بعدی هم که باب مواقيت است نمی­آيد ديگر به خاطر رجب جداگانه يعنی کانه روز آخر

ج: من تو مواقيت نديدم من که گفتم ندارد اين خب قبول کرده بالاخره قبول کرده

س: باب المواقيت العمرة من مکه،

ج: بلی بالاخره ايشان هم قبول کرده، من گفتم قبول نکرده قبول کرده، اين­که می­گويد يک روزه مانده هنوز به رجب و مع ذلک شما احرام ببند برای رجب حساب می­شود معلوم می­شود مواقيت را قبول کرده يعنی استثناء را قبول کرده، انصافاً ببينيد اگر ما باشيم و ادبيات قانونی اين تعبير ولو ظاهراً حالت استثناء ندارد اين را می­شود استثناء قرار بدهد چرا اين مثل اين است که بگويد اکرم العلماء لاتکرم فساق العلماء اين هم تخصيص است فرق نمی­کند لاتکرم فساق العلماء اين­جا آمده گفته که احرام قبل از ميقات نبند اين­جا گفته اگر يک روز مانده بود ببندی اشکال ندارد خب اين تخصيص است روايتی را که از به اصطلاح صفوان عن اسحاق ابن عمار عن ابی الحسن هم که خيلی ظاهر در تخصيص است کاملاً واضح است الا لمريد الشهر فی العمره کاملاً واضح است که در تخصيص است انما الکلام اين روايت دوم اين روايت دوم فان لرجب فضلاً يا فضله ظاهر در تخصيص نيست چون يکی از مباحث مهم در باب نقد متن همين است که آقايون توش توجه نکردند که آيا همين طور که قدمای اصحاب فهميدند اين تخصيص است؟ تخصيص معنايش اين است که اين حکم واقعی است ليکن در وقت استعمال کلی گفته شده مراد استعمالی هست عام، ليکن مراد جدی نيست مراد جدی بعد از تخصيص است يا نه اين­جا اگر گفتيم نه فان لرجب فضلاً اين اصلاً تخصيص نيست تعبير تخصيص نيست اين باب تزاحم است يعنی دوتا حکم ثابت اند هردو هم سنة رسول­الله هستند يکی عمره رجبی يکی احرام قبل از ميقات نمی­شود بهم نمی­شود زد، هر دو حکم هستند ليکن در اين­جا اگر ما اين را ديديم، آيا احتياط بکنيم بگوييم انجام ندهد سعی کند عمره شعبان انجام بده، يا بگوييم هردو تساقط می­کنند يا بگوييم مخير است بين دو سنت رسول­الله مخير است دلش می­خواهد الآن قرار بدهند برای رجب، دلش می­خواهد بعد بخواند برای شعبان خوب دقت کنيد امام در حقيقت، اگر گفتيم تخصيص است

س: علاج تزاحم کرد

ج: علاج تزاحم کرد و عرض کرديم از نظر فقهی و علمی خيلی تأثيرگذار است اين دو اصلاً دو سنخ کار است آقايان ما متأسفانه در بحث نقد متن که الآن شما مطرح می­فرمايد بين اين دو تعبير را فرق نگذاشتند و ما اين را می­خواستيم بگوييم تمامی،

س:

6: 31

ج: دقت کرديد اين دوتا تعبير است اگر تخصيص بود اهل سنت با مناقشه می­کند ما بايد برگرديم به امامت و عصمت و ما مذهب­مان اين است اما اگر تخصيص نبود بحث علمی است ممکن است عالم سنی هم بگويد بلی حق همين طور است من هم می­گويم عمره رجب مقدم است يا عالم سنی بگويد نه آن­که می­گويد قبل از ميقات احرام نه، آن مقدم است بالاخره بحث فقهی است و نتيجتاً خوب دقت کنيد نتيجتاً اين است که در بحث فقهی حالا يا اين را ترجيح بدهد اين سنخ حکم که مثلاً بگويد مخير است يا اين سنخ حکم که اين را بگذار تو شعبان احرام ببند، يا بگويد تو رجب نيت عمره رجبی بکن و رجب حساب می­شود اين را معامله سنت می­دانند ولو فقيه استظهار کرده ليکن معامله سنت می­دانند اين را جزو سنن می­دانند و لذا همان اولش گفت ليس ينبغی لک ان تحرم، دقت کرديد اين جزو معامله سنن، پس يک بحثی ما چون راجع، حالا اين بحث پيش آمد راجع به عمره يک تخصيص داريم يک تخصيص عمره رجب، تخصيص دوم يک بابی است بعدش است شايد تو وسائل هم هست تو جامع الاحاديث هم هست ناذر کسی که نذر بکند احرام قبل الميقات که اين را هم در وسائل سه­تا يا چهارتا حديث آورده،

س: تو تهذيب هم بعدش بود

ج: اين حديث نذر احرام قبل، منحصراً در تهذيب است نه در کافی آمده نه در فقيه، فتوايش هم و فتوايش هم از شيخ شروع شده مثلاً مقنعه شيخ مفيد هم ندارد نه فتوی قبل از شيخ طوسی داريم و نه روايت را داريم و لذا آن شب هم عرض کرديم که ايشان هم شوخی کردند، تبنيات شيخ است اين جزو تبنيات ايشان است جزو تلقی اصحاب سخت است اصحاب ما الآن يکی از ادله­ برای اين­که نذر احرام اين خب از زمان شيخ تا حالا مشهور شده اصحاب فتوی دادند راست است از زمان اصحاب مشهور شده نمی­شود انکار کرد از زمان شيخ که اين مطلب را فرمود در نهايه هم آورده لناذر الاحرام قبل الميقات اگر نذر کرد درست است بحث فقط سر اين است که اين را شيخ تبنی کرده مادام اولين نفر خود ايشان است تبنی است اجتهاد ايشان است ما ملزم به اجتهاد شيخ نيستيم اگر مطلبی را تلقی از اصحاب کرده اين تلقی احتمالاً از امام معصوم است از ائمه متأخر است آن ارزش دارد اما اگر خودش تبنی کرده رأی فقهی است اين رأی فقهی مبنی بر اين بوده که اين احاديث قابل اعتماد است قابل قبول است ولو نه کلينی اين احاديث را آورده حتی يکی از آن­ها را نياورده و نه شيخ صدوق هيچ کدام اين احاديث را نياوردند شيخ اولين بار عرض کردم من به ذهنم اين جور می­آيد اينی که در ذهن شيخ طوسی شيخ طوسی در بغداد که بوده اولاً بحث حجيت خبر مسلم بود اگر کسی می­گفته خبر حجت نيست مثلاً شيعه باشد می­گويند اين حتماً عقلش کم است ديگر بحث حجيت خبر جزو به اصطلاح استاندارد علم بوده اصلاً نمی­شده کسی بيايد بگويد خبر حجت نيست از آن ور هم می­ديده که اين روايات آمده يکش در کتاب حسين ابن سعيد است يکش در کتاب نوادر الحکمه است اين­ها کتاب معروف و مشهور بين شيعه هستند پس شما چرا فتوی نداديد؟ شيخ آمده گفته اين خبرها نسبتش با آن قاعده که احرام قبل از ميقات صحيح نيست عموم و خصوص من وجه است، و مطلق است معذرت می­خواهم، پس تخصيص می­زنيم و تخصيص هم به قول امروزی­ها ديگر در آوردند عبارت را تعارض غير مستقر است از تعارضی نيست که مستقر باشد غير مستقر است جمع عرفی دارد قبول می­شود که عرض کردم خودم اين مطلب که جمع عرفی دارد قبول می­شود از زمان شافعی از اواخر قرن دوم آمده البته احتمالاً در مصادر قبل از ايشان هم بوده نوشتاری که الآن ما داريم رساله شافعی است درباره تخصيص که يک جمع عرفی است و شيخ طوسی هم اين هم تو عرف جا، الآن هم شما بياييد تو حوزه بگوييد آقا تخصيص معلوم نيست باشد هم شايد به عقل شما بخندند چون ديگر در حوزه­های ما تخصيص شده جمع عرفی به قول آقای

8: 35

مطالب شما را کسی نگفته چون توجه نشده يعنی اين­ها توجه نکردند که تخصيص اصلش به شافعی بر می­گرده

س: عبارت ابن ادريس را بخوانم يک گزارشی خلاصه­ای از اين اختلاف تو بين جمع خيلی خلاصه است

ج: کدام يکی است

س: همين بحث احرام قبل از ميقات به نذر، که می­گويد اجماع بر آن ور بوده

ج: که می­گويد؟

س: ابن ادريس،

ج: من خيال کردم من حواسم رفت ابن ادريس چون محمد ابن ادريس شافعی است، همه­اش ذهن، چون ذهن من اسم شافعی را بردم ذهنم رفت توی شافعی که خود شافعی چه ربطی به اين­جا دارد حالا هی می­گويم که گفتم هی می­گويد ابن ادريس

س:

50: 35

فی شئ فعجز لم يتمکن من وفاء به لم يکن عليه شئ لقوله تعالی لا يکلف الله نفساً الا وسعها فقد روی انه من نذر ان يحرم بحجة او عمرة من موضع بعينه و ان کان قبل الميقات وجب عليه وفاء به فان کان علی هذه الرواية اجماع منعقد

ج: منعقِد باب انفعال است يعنی

س: لازم است

س: بلی و الا فالنذر غير صحيح لانه خالف المشهور لانه لاخلاف بين اصحابنا فی ان الاحرام لايجوز

ج: ايشان چون خبر واحد را حجت نمی­داند صحيح هم باشد حجت نمی­داند

س: الا من الميقات

ج: به قواعد بر می­گرده ديگر،

س: بلی و بينهم خلاف فی انه ان نذر ان يحرم قبل الميقات فهل يلزمه و ان عقد نذره ام لا؟ فبعض يوجيزه علی هذه الرواية و بعض لايجيزه و يتمسک بالاصل و الاجماع المنقعد اصل يعنی همان عموم مرادش از اصل عمومی که لاتحرم دون الوقت قبل المواقيت التی وقتها رسول­الله به آن قاعده کلی بر، به عموم بر می­گرده خب حالا روايتش را بخوانيد من چون الآن تمام بحث ما الآن باز رفته رو بحث متن بحث ما يکش اين است که آيا اين روايت را قبول کنيم يا نه؟ که اين بحثهای سندی و فهرستی و رجالی و اين­ها دارد که من الآن اشاره عابره می­کنم رد می­شويم، بحث­های که الآن نظر ما اين است که آيا همين طور که شيخ طوسی فرمودند از اين روايت تخصيص در می­آيد يا نه؟ اين بحث مربوط به متن ما اين­جاست مثل همان بحث رجب که آيا ازش تخصيص در می­آيد يا تزاحم حکمين است در مقام جعل آن­هم اين هم آيا ازش تخصيص در، پس دوتا کار شد يکی اين­که شيخ روايات را آورده ديگران نياوردند يکی اين­که ازش تخصيص فهميده ازش تخصيص فهميده می­شود يا نمی­شود؟ در می­آيد که اين روايت نسبتش با آن عمومات به قول ايشان اصل و اجماع، نسبتش با عمومات عموم و خصوص مطلق است اين مطلب،

س: استثناء کرده ايشان که

ج: بلی بلی الآن هم علماء هم همين طور می­گويند ديگر لايجوز الاحرام قبل الميقات، الآن که عروه ديگران الا فی عمرة رجب لمريد و الا لمن نذر ذلک تعبير به تخصيص می­کنند شيخ هم تعبير به تخصيص کرده آيا واقعاً همين طور است يا نه؟ حالا بابش را می­خواهيد بخوانيد

س: عبارت شيخ تو تهذيب بعد از آن روايت فوت الشهر فی العمره، در ادامه گفتند و من نذر ان يحرم قبل الميقات فانهم يلزمه الاحرام من الموضع الذی نذر منه،

ج: خوب دقت بفرماييد يک نکته هم عرض کنم خدمت­تان برای اين­که آشنا بشويد با مراجعه به تهذيب تهذيب اساساً شرح مقنعه مفيد است اين عبارت تو مقنعه مفيد نيست و لذا خودش آورده توی مقنعه مفيد و من، نگفته قال قوله مثلاً من نذر، اين عبارت مال خودش است وقتی که در مقنعه نباشد خودش مطلب را می­فرمايد حالا ايشان نفرمودند ما خودمان می­گوييم حالا حالا ما خودمان می­گوييم، و گفت انبياء را تکبری نيست پس بنابراين و من نذر اين عبارت فقهی است در تهذيب آورده چون در مقنعه نبوده بايد در مقنعه می­آمد نيامده ايشان عبارت فقهی را خودش آورده و دليلش را هم ذکر کرده بفرماييد اين هم شرح عبارت تهذيب،

س: بلی روی ذلک الحسين ابن سعيد عن حماد عن الحلبی قال سئلت اباعبدالله عليه السلام عن رجل جعل لله عليّ شکراً ان يحرم من الکوفه قال فليحرم من الکوفه و ليفی لله بما قال

ج: اين روايت اين است فليحرم من الکوفه و ليفی لله بما قال اين روايت اول آن وقت روايت را حتی مثل مثلاً جامع المقاصد البته مرحوم شيخ که نگفته صحيح و اين­ها اين روايت را عده­ای از علمای ما الآنش هم الی يومنا هذا عده­ای بحث دارند چون اين روايت را صحيحه گرفتند حسين ابن سعيد ثقه است حماد هم يا حماد ابن عثمان يا حماد ابن عيسی است ثقه است حلبی هم که ثقه است هرکدام از حلبی­ها باشد مشهور حلبی عبيدالله ابن علی حلبی است محمد ابن علی هم هست يحيي هم هست هرکدام از حلبی­ها باشد ثقات اند، پس حديث صحيح است اين مال البته ايشان ننوشته که صحيح يا نه؟ اما اين حديث هست، دوم

س: احمد ابن محمد ابن عيسی عن محمد ابن اسماعيل عن صفوان عن علی ابن ابی حمزه قال کتبت الی ابی عبدالله عليه السلام اسئله عن رجل جعل جعل الله علیّ،

ج: لله علیّ

س: جعل لله اشتباه، جعل لله عليه ان يحرم من الکوفه قال يحرم من الکوفه و حديث بعدش اين است که محمد ابن الحسن الصفار عن محمد ابن الحسين عن محمد ابن محمد ابن ابی نصر عن عبدالکريم عن سماعه عن ابی بصير

ج: عبدالکريم عبدالکريم ابن عمر خصعمی است که از واقفيه است مرد جليل القدری است اما خوب واقفی است ننوشتند از واقفی­های تند هم باشد ايشان زياد بزنطی از ايشان زياد نقل می­کند

س: قال سمعت يقول لو ان عبداً انعم الله عليه نعمة او ابتلاه ببلية فعافوه من تلک البلية فجعل علی نفسه ان يحرم بخراسان کان عليّ ان يتم،

ج: يتم يعنی يوف بنذره نذرش را انجام بدهد، تمام شد ديگر همين است

س: بعدش ديگر بعدش ايشان می­گويد و من احرم قبل الميقات فاصاب السيل

ج: الی آخره

س: فليس عليه شئ که مسأله بعدش است

ج:

20:41

عرض کنم اين مسأله­ای است که مرحوم شيخ در کتاب­شان هيچ کدام از اين روايات را مرحوم کلينی يعنی اين سه­تا مصدر يکش احتمالاً چون بحث حج است، کتاب الحج حسين ابن سعيد باشد، يکش کتاب الحج صفار است البته صفار شيخ نسبتاً زياد ازش نقل می­کند و منفرد هم هست اصحاب ديگر نقل نمی­کند يکش هم کتاب الحج احتمالاً احمد ابن محمد ابن ابن عيسی باشد صاحب نوادر احتمالاً در کتاب الحجش ايشان اين حديث را نقل کرده احمد ابن، هرسه کتاب در قرن سوم است و طبعاً هرسه کتاب هم مشهور اند يعنی هم کتاب حسين ابن سعيد و هم کتاب احمد و هم تاب صفوان هرسه مشهور اند و در قرن سوم در قرن چهارم که به ذهن ما قرن تنقيح احاديث است هرسه حديث را حذف کردند آن وقت در اين احاديث آن حديث سماعه توش عبدالکريم ابن عمر هست آن­که واقفی، آن حديث صفوان که سندش ظاهراً خيلی خوب است احمد ابن محمد ابن عيسی عن محمد ابن اسماعيل عن صفوان بعد دارد عن علی ابن ابی حمزه که اين رأس الوقفه، در اين حديث اولی واقفی نداريم عن الحلبی است دقت کرديد اين توش واقفی نداريم آن دوتا توش واقفی داريم تو آن دوتا حديث ديگر آن وقت شيخ طوسی ببين تعبير الا ندارد، ندارد لاتحرم

50: 42

الا، تعبيری می­گويد اين جايز است پس نسبتش با آن عموم می­شود تخصيص

س: و حال آن­که با تزاحم هم می­شد،

ج: توش ندارد تعبير به تزاحم ندارد حالا جلد هفت الغدير را هم بياوريد مال مرحوم آقای امينی می­خواهيد کلمه خراسان را توش بياوريد اين ذيل روايت که قصه ابی بصر است و خراسان اين اصلش اين است اين قصه اولين بار به شدت در زمان عثمان مطرح شد اصلاً

س: خراسان يا بخراسان

ج: شايد بخراسان باشد اين عامر ابن کريز کريز را بياوريد، کُرز يا کريز اين پسر عموی عثمان است اين نذر کرد اين می­خواست نشابور را فتح بکند نذر کرد ببينيد دارد که اگر انعم الله عليّ نعمه، نذر کرد که اگر بتوانم نيشابور را فتح کنم از همين نيشابور احرام می­بندم تا مکه و نيشابور را فتح کرد

س: اين جلد هشت است فکر کنم

ج: اين چاپی که ما داريم هفت است

س: می­گويد احمد البيهقی فی السنن الکبری،

55: 43

بخوانم

ج: بخوانيد آن وقت خوب دقت کنيد بخوانيد شما حالا آن وقت در اين­جا از عجايب اين است که به عثمان نسبت داده وقتی که ايشان از خراسان چون ما بعضی از عرفا هم داريم که از خراسان احرام بستند شش­ماه تو راه بودند يعنی شش­ماه تو حال احرام، از کوه و دشت و بيابان و زمين و زمان رد می­شدند با همين لباس احرام اين خب ايجاد سر و صدا کرد که اين با لباس احرام امير خراسان آمده مثلاً تا به اصطلاح مکه، بعد عثمان بهش می­گويد اين چه کاری است تو کردی؟ گفت من نذر کردم، گفت بی­خود نذر کردی، تو بايد می­آمدی اين­جا از ميقاتی که رسول­الله معين کرده احرام تو حق نداشتی نذر هم بکنی بيهوده است از زمان عثمان اين بحث مطرح شد روشن شد قبل از عثمان بود اين بحث، ايشان الآن نقل می­کند الآن می­خوانم برايتان اما سر و صدا توش نيست مثلاً عمر وقتی فتح، از بيت المقدس احرام بست، اما سر و صدا نيست سر و صدا مال عثمان و پسر عمويش است آن وقت متأسفانه بعد از قصه عثمان به اميرالمؤمنين هم نسبت دادند که خوب است احرام قبل از ميقات ببندید ليکن مطلقاً نه با نذر اشتباه نشود من تمام الحج و العمره ان تحرم بهما من دويرة اهلک از همان لحظه­ای که از خانه در می­آيي احرام ببند، چرا؟ چون احرام اولين عمل حج است احرام زمينه حج نيست اولين عمل حج است پس تو از حين خروج از خانه تا روزی که می­خواهی انجام بدهی هدی را در حال احرام هستی؟ در حال حجی، لذا حج تام است تام من تمام العمرة، و احتمال بسيار بسيار قوی در همين کتاب سنن بوده کتاب ابورافع آن وقت روايات ديگر حالا اگر وقت کردند که عده­ای از حجاج از کوفه آمدند فيهم ابوحمزه گفتند ما تو راه احرام بستيم خيلی­ها اوضاع­شان قيافه­هايشان حضرت فرمودند چرا تو راه؟ از همان ميقات احرام می­بستيد اگر اين روايت قابل اعتماد، يادم می­آيد سندش خيلی نقيح نبود اگر اين روايت قابل اعتماد باشد معلوم می­شود تا زمان امام صادق و مثل ابوحمزه هم عقيده­اش اين بوده که قبل از ميقات می­شود احرام بست مثل ابوحمزه که آن دعا را از امام سجاد نقل می­کند روشن شد چه می­خواهم بگويم بحث سر اين بوده که اصلاً احرام قبل از ميقات جايز است يا جايز نيست؟

س: شيخ تو خلاف مفصل اين را آورده

ج: نه چند نفر دارند فقط شيخ

س: مرحوم شيخ هم توجه به اين داشته و مسأله را مطلقش آورده نه در نذر

ج: نذر هم دارد مطلق

س: شيخ تو خلاف نظرش اين است که نذر هم می­تواند

ج: نه نمی­تواند،

س: گفته اين­ها که گفتند مخالف است مخالفين است

ج: مخالفين، حالا خوب دقت کنيد وقتی که مثل ابوحمزه زمان امام صادق و من با يک شواهدی اثبات کردم که اين مطلبی که ايشان می­گويد درست هم هست مخصوصاً که می­گويد يحرم من الکوفه ما جايش را هم معين کرديم اين به اصطلاح آن­جای که بوده به اصطلاح کناسه بنی ازرم، ازرمی ارزمی بنی ازرم آن­جا احرام می­بستند تقريباً از مسجد کوفه می­خواهم برويم به طرف نجف آن اوائل راه اين­جا کسانی که از کوفه می­خواستند احرام ببندند از اين­جا احرام، اين را ما

15: 47

پيدا کرديم اصلاً جايش را هم معين کرديم که از کجا احرام می­بستند برای کسانی که از کوفه می­خواهند در بيايند روشن شد پس بنابراين يک مسأله­ای چيزی بوده و متأسفانه چون مسأله عثمان آمد اين مسأله غير از جانب فقهی يک جانب کلامی هم پيدا کرد سر مسأله خلافت و

س:

27: 47

ج: بوی سياسی گرفت، حالا تعجب اين است که اصحاب ما احرام قبل از ميقات جايز نمی­داند حالا فتوی بر اين است که احرام آقای امينی حالا می­گويم ايشان بايد برايتان بخوانند آقای امينی اين­جا آوردند رأی عثمان را نقل کردند لايجوز الاحرام قبل الميقات ايشان می­گويد نه بی­خود گفته، بهتر

55: 47

بهتر است که انسان از قبل از ميقات احرام ببنده به خاطر لجبازی با عثمان، به خاطر لجبازی

س: مخالفت با عامه،

ج: به خاطر مخالفت با عامه ملتفت، مرحوم آقای امينی

س: الآن ايشان عبارت از خود چيز آورده از سنن کبری روايت را از سنن بخوانم

ج: نه ديگر همان عبارت چيز را حالا بخوان، عبارت آقای امينی می­خواهم چون، آقای امينی می­گويد زيادة فضل بهتر است که آدم قبل از ميقات احرام ببنده اصلاً ملتفت نشده که اين خلاف اجماع الآن شيعه است عرض کردم اين مسأله ظاهراً تا زمان امام باقر کيش و قوس داشته، و شواهد ما حاکی است شايد به احتمال قوی واقفيه هم عقيده­شان همين بوده که مثل آقای امينی که خيال کرده زيادة فضل، چون گفته مثلاً عثمان گفته جايز نيست احرام قبل از ميقات اين­ها به خاطر مخالفت با عثمان می­گويند پس جايز است حالا عبارت آقای امينی را بياوريد، بلی آقا

س: روايت را پيروی کرده،

ج: احتمالاً روايتش مال همان سنن باشد چون در روايت ما داره که قلت من اين؟ قالوا روينا عن علی انه قال من تمام الحجه فقال عليه­السلام کذبوا علی علی، اصلاً دروغ گفته يعنی مطلب دروغ است آن وقت حالا چرا واقفيه اين کار را کردند درست نمی­دانيم احتمال ما که می­دهيم واقفي­ها معتقد بودند که احرام قبل از ميقات جايزه، مثل آقای امينی که من حيث لايشعر، چرا؟ چون می­خواهد با عثمان مخالفت بکند حالا که می­خواهد با عثمان مخالفت کند چون عثمان گفته لايجوز، پس اين مطلب درست نيست پس يجوز و فيه زيادة فضل، ابن حزم اين مسأله، عرض کردم می­خواهيم حالا مطالب فقهی را بگوييم و اقوال و اين­ها که از بحث خارج می­شود ايشان هم عقيده­اش مثل عثمان است مثل ما لايجوز الاحرام قبل الميقات ايشان هم همين مبنی را می­گيرد

س: حالا طبق آن بحث متن حديثی برويم جلو جالب است که اين را شما می­­خواهيد بگوييد ولو فتوی هم داده باشند می­شود گفت از باب تزاحم است

ج: نه نه اين را می­خواهم يک چيز بگويم آن يکش گفتيم تزاحم اين يکی يک چيز ديگر بلی خب

س: روزمان هست نمی­توانيم بگيريم

س: الغدير جلد هشت صفحه

ج: چاپی که من دارم هفت است بلی

س: بلی مورد بيست و يک

ج: مورد اشکالات بر عثمان جلد شش بر عمر است نوادر الاثر جلد هشتش يا هفتش مال

س: شماره 21 رأی الخليفة فی الاحرام قبل الميقات

ج: اصلاً اين را معيار قرار داده

س: اخرج بيهقی فی السنن الکبری بالاسناد عن داود ابن ابی

33: 50

ان عبدالله ابن عامر ابن کريز

ج: اين پسر عمويش است عبدالله ابن عامر ابن کريز و اين والی خراسان است،

س: حين فتح الخراسان قال لاجعلن شکری لله ان اخرج من موضعی محرماً فاحرم من نيسابور

س: اهل بوده اهل بوده

57: 50

ج: من شکری لله حالا می­آيد که من جعل لله علی نفسه چون اين تعابير متون مختلف دارد حالا اين هم، بلی

س: فاحرم من نيسابور فلما قدم علی عثمان، لامه علی ما صنف،

ج: لامه، ملامت اين چه کاری کردي تو قبل از ميقات احرام بستي

س: قال ليس کتضبط، تضبُط من الوقت الذی يحرم منه الناس

س: تعبير به ليتک يک مقدار دارد با چيز می­گويد

ج: ملايمت يعنی، خب اين چون سنت بوده آخر

س: همين

ج: نمی­خواستند شدت بدهند، اما مرادش اين­که اين کار بايد می­کرد

س: با رخصت می­سازد

ج: با رخصت، با عزيمت نه، اما عرض کردم اين نکته فنی­اش اين هم باز همان نکته­ای بحث سنت را مطرح کرديم نکته فنی چون سنت است نمی­­خواستند با شدت بگويند بلی بعد

س: بلفظ آخر من طريق محمد ابن اسحاق خرج عبدالله ابن عامر بنيسابور معتمراً قد احرم منها، و خلف علی خراسان

50: 51

س: فلما قضی عمرته اتی عثمان ابن عفان فذلک فی سنة التی قتل فيها عثمان فقال عثمان

ج: سال سی و پنج،

س: لقد غررت بعمرتک حين احرمت من نيسابور فقال ابن حزم فی المحلی جلد هفت، صفحه 77 روينا من طريق عبدالرزاق حدثنا معمر عن ايوب سختيانی

ج: سختيانی،

س: سِختيانی

ج: نه سختيانی

س: عن محمد ابن سيرين قال احرم عبدالله ابن عامر من حيرة می­گويد

22: 52

هم ضبط شده فقدم عثمان

ج: جيرِفت، جيرِفت جيرُفت بوده به اصطلاح شايد نمی­دانم من الآن

س: قدم عثمان ابن عفان فلامه فقال له غررت و هان عليک نسکک و فی لبس ابن حجر غررت بنفسک يا غررت بنفسک فقال ابن حزم قال ابومحمد يحيي

44: 52

و عثمان لا

ج: اين زياد دارد توی ابن حزم قال علی قال ابومحمد مرادش خودش است خود ابن حزم است مؤلف کتاب رسم بوده سابقاً

س: و عثمان لايعيب عملاً صالحاً عنده

ج: ببين

و لامباحاً فانما يعيب ما لا

0: 53

ج: همين سنت

س: عنده لاسيما و قد بين انه هوان بالنصوص

ج: ببين هوان

س: و الهوان لايحل

ج: اصطلاحاً خيلی در ادبيات­شان دقت می­کردند می­خواستند بگويند جايز نيست اما يک تعبير آوردند آدم خيال می­کرد مثل لاينبغی که ديشب پري شب عرض کردم اين حرف ابن حزم درست است خيلی دقيق است اين حرفی خيلی مراعات می­کرد اگر در خود نص کتاب بود يا خود سنت بعينه بود آن­جا شدت اما اين چون سنت نيست سنت احرام از ميقات اين است يک استظهار از آن است پس قبل از ميقات لايجوز ببين، اين استظهار از آن چون استظهار از آن است به يک لفظ تعبير که می­خواهند بگويند مثلاً استظهار فقهی من است دقت کرديد و الا اگر بود می­گفت ان رسول­الله سن، اگر می­خواست از جای غير از، مثلاً بعد از ميقات می­گفت نه عن رسول­الله قال من الميقات و لذا فرق می­کند تجاوز از ميقات بلا احرام، قبل الميقات احرام بستن، اين دوتا با همديگر فرق می­کند

س: بعد عبارت ابن حجر در اصابه می­آورد چند چيز ديگر اشاره می­کند و بعد می­گويد قال الامينی ان الذی ثبت فی الاحرام بالحج او العمره ان هذه المواقيت حدّ للاقل من

4: 54

الاحرام

ج: دقيقاً خلاف شيعه است

س:

7: 54

ج: مال بعد را می­گويد بلی قبول است نمی­شود بعد از ميقات، اما قبلش اشکال ندارد رحمة الله عليه

س: و اما الاحرام قبلها من ای البلاد شئ، او من دويره اهل المحرم فان عقده بالاتخاذ ذلک المحل ميقاتاً فلاشک انه بدعة محرمة فی تأخير

ج: اين خيال کرده احرام قبل يعنی آن­جا را ميقات قرار داده، ميقات نيست خب ميقات می­داند کجاست؟ قبل از ميقات دارد احرام می­بنده عجيب است از مرحوم آقای امينی

س: و اما اذا جيئ به لاستزادة من العبادة عملاً باطلاقات الخير و البرّ و شکراً علی النعمة، و نذر عقده

43: 54

فهو کالصلاة و الصوم و بقية القرب

ج: يعنی ايشان نذر را هم حسب القاعده گرفته خوب دقت کرديد چون احرام جايز است قبل از ميقات استزادة من الفضل پس با نذر هم به طريق اولی خب بفرماييد

س: بلی فهو

0: 55

للشکر او بالنذر او لمطلق

2: 55

کل من ادلة هذه العناوين و لم يرد عنه نهی من الشارع الاقدس فانما المأثور عنه و عن اصحابه ما يلی

س: نظرش اين بوده که از ميقات رد می­شده

ج: نه می­گويد قبل از ميقات بيشتر است

س: نه درست است قبل از ميقات احرام می­بنده اما يقيناً از ميقات رد می­شود

ج: خب بشود احرام ندارد ديگر باطل است خب

س: از ميقات نبايد بدون احرام رد بشود ولی جلو­تر می­تواند

ج: ايشان می­گويد

29: 55

زيادة الفضل استزادة من الفضل و العباده

س: مسيری ندارد تا آن­جا که ديگر لبيک نمی­گويد لغو است يعنی رد شدن از کنار ميقات اصلاً

ج: دقت کرديد و خيلی عجيب از مرحوم آقای امينی خب اين همين مشکل است که آدم اگر خيلی رفت در کلام،

س: مجتهد بود می­گفت من فقه را کاملاً مسلط هستم ديگر،

ج: نشنيدم

س: معروف است ايشان می­گويد اگر

ج: نه واضح است که در فقه وارد نيست

س: اگر پاک کنند کل فقه را بردارند من از حفظ فقه را از اول تا آخرش می­نويسم

ج: نه قطعاً

0: 56

است واضح است در کتاب الغدير کاملاً واضح است که فقه وارد نيست

س: علمای طحاوی که زمان حنفی­هاست، جساس تلخيصش کرده مختصر اختلاف علماء الآن چاپ شده مسأله را آورده الاحرام قبل الميقات فقط اقوال بزرگان می­خواستند قال اصحابنا افضل الاحرام ان تحرم من دويره اهلک

ج: اين همان عن علی است يعنی ابوحنيفه متأثر شده به اين مطلبی که عن علی در کوفه نقل شده

س: و هو قول صفيان

ج: يعنی ابوحمزه ثمالی معاصر ابوحنيفه است ديگر آمده پيش امام صادق دقت بکنيد معاصر به اين معنی چون ابوحنيفه خيلی امام سجاد چهارده­تا، ابوحنيفه متولد هشتاد است امام سجاد يا نود و چهار است يا نود و پنج است يک چهارده پانزده ساله بود امام باقر را که کاملاً درک کرده امام صادق را هم درک کرده،

س: و قال مالک اکره ان يحرم قبل الميقات

ج: ببين اکره گفت چرا؟ اکره

س: سنت

ج: چون سنت است

س: اَکرَه گفته

ج: يعنی استظهار است

س: آن وقت شافعی احب، ببخشيد اَحب الیّ ان لايحرم قبل الميقات

ج: همين احب الیّ دقت کرديد اين يک نکاتی است که در فهم متن عبارت خيلی مؤثر بود يعنی چند شب که ما صحبت کرديم ارزش اين عبارات روشن شد کاملاً سر اين­که اين­ها بلی بفرماييد

س: آن وقت اين بزرگان نقل می­کند چندتا روايت

ج: حالا بگوييد

س: بعد می­گويد که و روی عن علی عليه السلام و عبدالله اتمامها ان تحرم بهما

ج: من دويرة اهله و اين همين است که در روايات ما که کذب علی علی، دروغ است اميرالمؤمنين همچون مطلبی نفرموده

س: کدام امام است اين؟

ج: امام صادق يعنی کاملاً واضح است که اصحاب مثل ابوحمزه زمان امام صادق احرام می­بنده معلوم می­شود جا افتاده بود ديگر شوخی ندارد که،

س: اين­که اين ابوحنيفه اين روايت را قبول کرده بعيد نيست واقعاً کذبوا

ج: دقت کرديد امام صادق جريان را عوض کرد آن وقت واقفی­ها ظاهراً عوض نشدند برگشتند به همان جريان قبلی حالا اگر می­خواهيد باز بقيه­اش را بخوانيد آن کذبوا علی علی، در يک بابی دارد در کتابی خودی وسائل بابی دارد لايجوز الاحرام قبل الميقات آن­جا دارد چندتا روايت دارد يکش را آن­جا می­آورد

س: بلی، فقط من می­خواستم اين را عرض کنم بعد ايشان می­گويد اقوال و روايات اين­جا تمام می­کند بعد شاهد را به سيره صحابه چندتا می­آورد می­گويد احرم ابن عمر من بيت­المقدس بعمره، ابن عباس من الشام، عمران ابن حصين من البصره

ج: حُصين

س: عمر را گفته

ج: بلی

س: احرم من چون پس عمر را

ج: من عمر را ديدم

س: ابن عمر را اين­جا را، ابن مسعود من القادسيه و لايروی کراهة ذلک عن احد من السلف،

ج: چرا عثمان که قطعاً نه عثمان که قطعاً مخالف است

س: همين را عرض کرديم اين عبارت

س: در واقع دارد ايراد می­گيرد بر عثمان ديگر می­گويد هيچ کس مخالفت نکرد، عثمان دارد مخالفت کرده

ج: مگر عثمان، خب بعد هم ابن حزم هم مخالف است آن هم لايجوز

س: اصحاب نيست

ج: درست شد

س: بلی

ج: خيلی خوب حالا بياوريد اين­ سه­تا را اولاً اين سه­تا روايتی که مرحوم شيخ منفرداً آورده روايت اولش را بياوريد عن الحلبی روايت اولش يعنی روايت سومش عن ابی بصير است عن ابی عبدالله بعد عن الحلبی است دومش، عن علی ابن ابی حمزه بطائنی سومی به جای عن الحلبی، عن الحلبی عن ابی عبدالله دقت کرديد حالا باز دو مرتبه همان سه­تا روايت را بخوانيد که من می­خواهم بگويم نکته فنی­اش چيست؟

س: فقط ببخشيد چون عبارت چيز ناقص بود عبارتی

ج: آقای امينی

س: عبارت اختلاف العلمای

ج: تهاوی

س: ناقص بود که شافعی را نداشت شيخ توی خلاف فرموده و للشافعی فيه قولان احدهما مثل قول ابی حنيفه و الثانی الافضل من الميقات الا انه ينعقد قبله علی کل حال اين عبارت شافعی بود که جا مانده بود، چه را فرموديد بياورم

ج: همين سه­تا روايت را دو مرتبه

س: قائل به جواز شد يعنی شافعی

ج: تأخير شد ديگر

س: بلی تأخير شد

51: 59

ج: همين عبارت وسائل را بياور، روايت سه تا روايت

س: روايت کدام

ج: همين حلبی روايت حلبی

س: که ما الآن خواندم

ج: الآن خواند همين باب که عن الحسين ابن سعيد عن حماد، عن الحسين عن حماد عن الحلبی عن ابی عبدالله

س: نه از خود تهذيب آورده بودم الآن از خود تهذيب می­خوانم

ج: خب

س: کدامش را بخوانم

ج: هرسه­تاش را سه تا روايت تقريباً

س: اولی روايت حلبی است عن رجل جعل لله علیّ شکراً

ج: خب يک بحث اين است که اين مصدرش کتاب حسين ابن سعيد که عرض کرم جزو مصنفات است و معلوم می­شود چيز دارد يعنی حجت و غير حجت است

س: قاطی دارد

ج: اين طور نيست مثل تهذيب است قاطی دارد اين مال اين، اين حديث را بعدها عده­ای از اين کسانی که تهذيب را می­خواندند تصحيح کردند حلبی را نوشته عن علی، و لذا بحثی شده که آيا حلبی است يا عن علی است، عن علی باشد مراد علی ابن ابی حمزه بطائنی است که از واقفيه است که حديثش را خوانديم اگر اين جور باشد هرسه حديث مال واقفيه می­شود اگر حلبی باشد نه، حلبی­اش مال ماست بعد اين اختلاف شد مرحوم حالا مرحوم آقای مثلاً فرض کنيم جامع المقاصد اين سند آورده نوشته هذا سند صحيح همين حلبی آورده بود

24: 1: 1

صحيح می­گويد اين سند صحيح است قبول می­کنم مرحوم مقدس اردبيلی می­گويد بلی بعضی از نسخ علی است بعض نسخ، ليکن اين حديث در کتاب نذور آمده و عن الحلبی است آن­جا ديگر اختلاف ندارد ايشان توجه راست است ببينيد ظاهرش اين است که حسين ابن سعيد يا احمد اين­ها دو کتاب يا حتی صفار يک کتاب حج داشتند يک کتاب نذور مثل شيخ در کتاب حج اين روايت را آورده در نذور هم اين روايت را آورده دوبار آورده ظاهراً آن­ها هم دوبار آوردند ظاهراً اين مورد اول بيشتر مورد مراجعه علما بوده علما گير کردند که اين حلبی باشد اين تصحيح قياسی در حاشيه کردند که نوشتند عن علی به قرينه حديث بعدی که می­گويد عن علی ابن ابی حمزه تصريح می­کند به علی ابن ابی حمزه لذا تعليق زدند علما که اين حلبی نيست اين علی است و اين همين جور ادامه پيدا کرد بحث همين الآنش هم دارد همين الآن عده­ای از آقايون نوشتند که نه مثلاً حلبی صحيح است عده­ای نوشتند علی صحيح است، اولين کسی که بحث سندی را روی بحث­های قشنگ رجالی برد و بحث کرد ابن، معذرت می­خواهم صاحب معالم در منتقی است ايشان اولين نفری است که، ايشان می­گويد اگر حلبی باشد اين حماد بايد حماد ابن عثمان باشد حسين ابن سعيد از حماد ابن عثمان نقل نمی­کند اگر اين علی باشد حماد حماد ابن عيسی است که آن عن علی ابن ابی حمزه نقل می­کند و حسين ابن سعيد هم از آن نقل می­کند پس حديث می­شود موثق، می­شود علی ابن ابی حمزه بطائنی.

ببينيد يک نکته فنی اولاً در رجال من امروز صبح هم در بحثم گفتم از قرن هشتم به فکر رجال افتادند بعد هم خيال کردند رجال يعنی اين آقا ثقه اين آقا ثقه ديگر فکر طبقات نشدند اصلاً که اصلاً اين طبقه­اش به آن می­خورد يا نمی­خورد مثال صاحب منتقی چون تو حديث کار کردند می­گويند خيلی خوب حسين ابن سعيد ثقه حماد هم ثقه است چون يا ابن عثمان يا ابن عيسی، حلبی هم ثقه پس مشکل ندارد ايشان آمده گفت آقا اصلاً نمی­شود اين بالاخره اين حماد يا ابن عيسی است يا ابن عثمان، آنی که در روايات ما از حلبی نقل می­کند حماد ابن عثمان است سند زياد داريم ابن ابی عمير عن حماد عن الحلبی، حماد يعنی حماد ابن عثمان، حلبی هم عبيدالله، زياد خيلی زياد اين سند مکرر است پس اگر حماد ابن عثمان باشد حسين ابن سعيد اهوازی از آن نقل نمی­کند اگر حماد ابن عيسی باشد حسين ابن سعيد ازش نقل می­کند ليکن او از حلبی نقل نمی­کند او از علی ابن ابی حمزه نقل می­کند به قرينه روايت بعدی اين بايد عن علی باشد اصلاً، اين عن الحلبی غلط است اصلاً غلط شيخ است پس اين­جا چندتا نکته شد يکی انفراد شيخ به نقل يکی غلط بودن نسخی که ايشان نقل کرده ازش و اين اصحاب ما تا امروز هنوز هم دنبال اين هستند که اين حديث را تصحيحش بکنند بگويند بلی امکان دارد امکان بوده که مثلاً حماد ابن عيسی باشد و امکان دارد همين جور با امکان، در بحث­های رجالی چند دفعه گفتيم امکان نبايد بحث نباشد وقوع بايد بحث بشود بحث امکان نيست،

س: فقط آن­که تهذيب به خط شيخ

س: بلی خب

ج: پيش ايشان باشد

س: پيش شهيد

ج: پيش شهيدثانی پسرش مرحوم صاحب معالم

س: احتمال دارد که آن حلبی باشد اشتباه شده

ج: بلی ظاهراً اشتباه است ديگر نه ببينيد اشتباه از شيخ نيست نه نسخه شيخ اشتباه بوده

س: نه ايشان شما گفتيد ولو شيخ

ج: يعنی شيخ از کتاب حسين ابن سعيد که نقل کرده نسخه حسين ابن سعيد اشتباه بوده نه اين­که شيخ اشتباه نوشته آخر اين بحثی که ما الآن داريم بر می­گرده به آن نسخه­های اصلی هم بر می­گرده،

س: قبل از مؤلفين کتب اربعه

ج: قبل از اين­که به، آن نسخه­ای که مرحوم شيخ داشته آن متأسفانه خرابی داشته اين عن علی بوده، يعنی مرحوم يعنی اصلاً جامع المقاصد تصريح دارد و هذا اسناد صحيح تصريح می­کند همين حديث را می­آورد با همين سند می­گويد صحيح صحيح يعنی چه؟ شيخنا يعنی اين اسم صحيح اين صحيح اين صحيح، خيلی خوب قبول طبقه هم حساب

38: 5: 1

طبقه را که، اين­ها متأسفانه رجال را اگر به اسم نگاه کردند يک جور، اگر رجالی شد بفرماييد طبقه هم مطرح نيست فقط اسم مطرح نيست آن اين مرحوم صاحب منتقی نوشته آقايون هم حتی الآن عده­ای سعی کردند راه­های عجيب و غريب، حرف­های من ديدم چند صفحه نوشتند که اثبات کنند اين حلبی است، همه­اش هم باطل اندر باطل اصلاً ارزش ذکر هم ندارد، حق با مرحوم صاحب معالم است اصلاً کاملاً واضح است که ايشان همان علی ابن ابی حمزه است که حديثش گذشته،

س: و همه احاديث می­شود واقفی

ج: حديث می­شود واقفی

س: برای همين کافی و فقيه نقل نمی­کنند

ج: اصلاً نقل نکردند

س: يعنی تصريح در روايت بوده

ج: که چه آقا؟

س: که عن علی عن الحلبی می­گوييد جديد به همين قرينه پس

ج: اول علی ابن ابی حمزه که تصريح شده در حديث بعدی البته در حديث بعدی تو يک حديثش دارد سئلت تو يک حديث دارد کتبت الی ابی عبدالله يعنی به حسب ظاهر يک کمی باهم فرق می­کند ليکن هيچ مشکل ندارد سؤال به نحو کتابت بوده

س: مکاتبه باشد يک کمی ضعيف­تر می­شود ديگر

ج: بلی، سؤال به نحو کتابت بوده آن وقت دقت بکنيد حالا اين يک بحث راجع به سند که خب پيش ما واضح است که سند مال واقفيه است يک بحث ديگر راجع به متن روی متن يک کمی دقت کنيد ما تمام اين بحث­ها را امشب کشيديم برای متن، متن را دقت،

س:

0: 7: 1

قبل از ميقات ديگر مطلقاً نمی­شود

ج: نذر نمی­شود نذر، ما هم قبول نداريم نذر را بفرماييد

س: عن رجل جعل لله عليّ شکراً ان يحرم من الکوفه

ج: ببينيد جعل لله علیّ شکراً همين واضح است که اين­ها همه­اش نظرشان همان قصه عبدالله ابن عمر ابن کريز است ديگر همان که شکراً جعل لله شکراً که از خراسان احرام ببنده اين­جا می­گويد عن الکوفه مثل خراسان بلی بفرماييد

س: و ليحرم من الکوفه و ليفی لله بما قال

ج: دقت کرديد چه شد؟ نمی­دانم ملتفت شديد؟ اين حديث ظاهرش اين است اين­ها آقايون فهميدند که اگر با نذر می­شود احرام

39: 7: 1

ظاهر اين حديث اين است که سؤال اين بوده حالا مثل حرف شافعی ما برفرض بگوييم افضل احرام از ميقات است ليکن نذر کرده امام می­فرمايد اشکال ندارد نذر کرده و ليفی بما قال به نذرش عمل بکند و به احرام ببنده اين معنايش چه است؟ معنايش اين است که اين عمل فی نفسه جايز بوده با نذر واجب می­شود

س: مشروع بوده

ج: نمی­دانم دقت می­کنيد چه می­خواهم بگويم اين عمل فی نفسه جايز بوده

س: و الا که نمی­شد نذر کرد

ج: نذر، و ليفی جعل لله شکراً ان يحرم من، کانما مفروغ عنه است که احرام از کوفه اشکال ندارد انما الکلام اگر با نذر شد واجب است يا نه؟ امام می­فرمايد بلی واجب است پس اين روايت

س: حالت جوازش نبود

ج: دقت پس اين روايت اصولاً جزو رواياتی است که اجازه می­دهد احرام قبل الميقات را در صورت نذر بلی اجازه می­دهد در صورت نذر واجب می­داند حالا اگر با اين معنی دقت بکنيد همان حرفی را که دقيقاً يعنی عبدالله ابن عامر نمی­خواهد بگويد با نذر من از خراسان می­بندم درست شد او اصلاً می­گويد احرام قبل الميقات جايز است از ابن عمر از ابن فلان نقل کرده که احرام قبل از ميقات جايز است انما الکلام اگر نذر بست واجب می­شود يا نه؟ امام می­فرمايد بلی اشکال ندارد احرام مثل آقای امينی زيادة فضل تحرم بهما من دويرة اهلک، حالا باز دو مرتبه حديث دوم را بخوانيد،

س: از کجای متن اين برداشت کرديد حاج آقا، آن معنی هم درست است اين هم معنی درست است چرا غلط؟

ج: معنايش اين نيست که جايز نيست حالا به خاطر نظر می­شود ظاهرش اين است که خوب دقت کنيد در متن مفروغ عنه گرفته که جايز بوده خوب دقت،

س: نذر مشرع نيست مگر مشروعيتش

ج: بر مشروعيت نگفت فليحرم من الکوفه، گفت فيلحرم و ليفی به اين نذر عمل بکند کانما مفادش اين است که اين احرام قبل از ميقات جايز است با نذر واجب می­شود اين نقد متن اين، پس نسبت اين با آن روايت تباين است نه عموم و خصوص مطلق تخصيص نيست،

س: تباين می­شود؟

ج: بلی چون آن روايت می­گفت لاتحرم دون الميقات

س: مال فتوای شيعه می­شود

ج: به قول فتوای شيعه می­شود که گفتم نکته ديگر دارد يعنی ما در حقيقت می­دانيد چندتا مطلب مشکل پيش آمد اولاً نسخه را حلبی خوانديم چون شيخ نوشته، ثانياً روايت را قبول کرديم با اين­که قبل از شيخ ننوشتند قرن سوم روايت را آوردند قرن چهارم کلاً حذفش کردند اصلاً روايت را به خاطر شيخ آورديم شيخ هم ازش تخصيص فهميد ما هم ازش تخصيص فهميديم معلوم شد چندتا و لذا من هميشه عرض می­کنم که اصحاب ما هنوز که هنوز است مقلد شيخ اند فقط ملتفت نيستند التفات ندارند که دارند تقليد شيخ می­کنند،

س: به قرينه اين روايت می­شود گفت آن لاتحرم در واقع نهيش نهی کراهتی است

ج: نه لاتحرم

س: دارد می­گويد

ج: اصلاً آن­جا چندتا تعبير داريم اجازه بدهيد چندتا تعبير داريم يکی لا احرام الا من المواقيت، يکی لاينبغی، يکی لاتحرم الا من المواقيت،

س: همان لاينبغی هم قرينه خوبی است که بگوييم

ج: نه چون عرض کردم لا احرام هم داريم نفی احرام است،

س: به قرينه اين می­گويم آن فضلش را دارد می­گويد

ج: اين خلاف فرض است، خلاف لا، خلاف ظاهر است

س: خب

4: 11: 1

فی المسجد

ج: آن قرينه آمده، بعضی هم که قائل اند به حضور جماعت مثلی که يک مذهب مالکی است که است در همين سنی­ها هم عده­ای هستند در آن مذهب در آن شهر همه می­روند نماز جماعت واجب است حضور در جماعت واجب است اين عبارتی بعد حديث دوم را بخوانيد حديث دوم تصريح می­کند علی ابن ابی حمزه اين کار را کرده،

س: عن علی ابن ابی حمزه قال کتبت الی ابی عبدالله عليه السلام اسئله عن رجل جعل لله علیّ ان يحرم من الکوفه، قال يحرم من الکوفه،

ج: اين­جا يحرم دارد و ليفی ندارد دقت کرديد جعل لله يعنی کانما اين کار جايز است حالا جعل داد امام می­فرمايد واجب است حديث سومی که مال ابی­بصير بود شايد يک بهتر نشان بدهد،

س: من نذر دارم عذر می­خواهم اين لاتحرم که دارد مطلق است اما اين­جا دارد به قيد نذر دارد می­گويد اين مقيد است اين­ها باهم تهافت ندارد

ج: نه اين ظاهرش خوب دقت بکنيد باز دو سه مرتبه حديث را نگاه بکنيد ظاهرش مثل همان عبدالله ابن عامر ظاهرش اين است که جايز بوده حالا نذر قرار دادند عثمان می­گويد بی­خود اين کار را کرديد بی­خود همچون نذری قرار دادی يعنی به عبارت اخری بحث سر اين بوده که اصلاً احرام قبل از ميقات کار به نذر نداريم جايز است يا نه؟ يکی از فروعش اين بود که اگر جايز بود با نذر واجب می­شود يا نه؟

34: 12: 1

نه چون اين مثلاً به خاطر اين­که بايد درش فضيلت باشد،

س: اگر جايز نباشد با نذر واجب نمی­شود

س: الآن اگر جايز مفروغ عنه باشد خب مسلماً با نذر

ج: نه معلوم نيست شايد مثلاً بايد يک چيزی باشد که درش مستحب باشد فضل باشد شايد در ذهن­شان اين بوده که بايد به مجرد جواز کافی نيست

س: بايد رجحان هم داشته باشد

ج: رجحان داشته باشد،

س: بعضی در مورد نذر می­گويند

ج: می­گويند

س: رجحان داشته باشد

ج: بايد رجحان داشت، آن وقت رجحان ندارد فوقش جواز دارد

س: و از اين افراد اهل سنت

ج: اين­که

2: 13: 1

به حساب باحرامک کذا بنذرک اين اشاره به اين است که اين رجحان ندارد لذا در حقيقت اين سؤال اين است آن روايت چيز را بخوان سومی را،

س: ابی بصير هم می­گويد که سمعته يقول لو ان عبداً انعم الله عليه نعمة او ابتلاه ببلية،

ج: خب يک اشکال ديگر به اين حديث شده،

س: اين­که ابی بصير است

س: بلی

ج: اين ابی بصير است ليکن قبلش عبدالکريم ابن عمر خضعمی است که از بزرگان واقفی­هاست اين مشکل اين روايت اين است که می­گويند که اين نذرهای ما هم درست نيست اين لو ان عبداً انعم الله عليه نعمه، اما شما فرض کنيد الآنش هم عده­ای از فرودگاه تهران احرام می­بندند شب که می­روند از فرودگاه تهران چون احرام در، در

43: 13: 1

شب هم که اجازه می­دهند، از فرودگاه تهران احرام می­بنده چون مشکلی در جده اين است که می­گويند بعد از ميقات است محازی ميقات نيست، آن وقت از لباس احرام را از تهران می­پوشند

س: قبل الميقات

ج: با نذر می­کند،

س: وجه شرعی­اش چه است؟ نذر را می­گويد صحيح و سالم برسد

س: نه نذر مشروط نيست عهد می­کند

ج: نه اين روايت اين جور نذر را می­گويند نمی­گيرد انعم الله عليه نعمه، يک نکته­ای بايد باشد من نذر می­بندم که قبل از ميقات احرام ببندم می­گويند اگر هم بر فرض اين روايت را قبول بکنم جايي است که نعمت باشد، لو ان عبداً انعم الله عليه النعمه، بفرماييد

س: بلی، او ابتلاه ببلية فعافوه تلک البلية جعل علی نفسه ان يحرم بخراسان کان عليّ ان يتم،

ج: ببين کان عليه ان يتم نذره، به نذرش عمل بکند اين عمل جايز است اشکال ندارد انجام بدهد مرحوم شيخ اين جور فهميده اين عمل جايز نيست با نذر جايز می­شود، محل کلام همين است، روشن شد آن وقت ما احتمال می­دهيم واقفيه مثل لايشعر آقای امينی هم عقيده­شان اين بوده که احرام قبل از ميقات جايز است با نذر واجب می­شود،

س: و طبق مبنای رجحان تازه از اين در می­آيد که رجحان هم داشته،

ج: بلی

س: طبق مبنای که می­گويد نذر در جايي است که رجحان داشته باشد

ج: شايد همين شايد اين روايت می­خواهد بگويد رجحان نداشته اما نذرش درست است پس بنابراين ما دو مورد از استثناء و تخصيص را آورديم در نقد متن به نظر من اين فهم شيخ قدس الله نفسه چون مسبوق به اين بود که خيال می­کرد اگر يک عامی داشتيم خاصی داشتيم اين تخصيص است ديگر حتماً من معتقدم با، اولاً معتقدم اين روايت يکی بوده ابوبصير نقل کرده اين قصه همان کريز و ابن کريز و عبدالله ابن عامر ابن کريز نقل کرده و امام تأييد کردند حرف عبدالله را خلافاً لعثمان بعد خود علی ابن ابی حمزه به امام نامه نوشته امام هم تأييد کرده حرف ابوبصير را بعد هم خودش رفته مدينه سؤال کرده امام تأييد می­کند من به نظرم يعنی هرسه يکی است اصلاً در واقع يک قصه است اصلاً اساسش يکی است البته ايشان فرضش کوفه است اين آقا فرضش خراسان است در حقيقت اين بوده، اين قصه عثمان و پسر عمويش را عرضه داشتند امام رأی را به نفع همين پسر عمو داد نه به نفع عثمان، عثمان نمی­شد احرام ببندی امام می­فرمايد نه، اشکال ندارد، اگر نذر بست، اين وفاء، اين می­شود احرام بست و با نذر هم واجب می­شود آنی که من الآن از اين رواي می­فهمم با نذر واجب می­شود نا با نذر جايز می­شود نه اين­که اين جايز نبود با نذر جايز می­شود اين مفروغ عنه بود که اين کار جايز است اگر نذر کرد و يتم، نذرش را انجام بده، نذر را انجام بدهد، يعنی کانما اين عمل، نه اين­که اين عمل جايز نبود احرام قبل از ميقات جايز نبود الآن جايز شد اين نذر بايد بهش وفاء بشود و اين زمينه­اش اين است که آن احرام قبل از ميقات فی نفسه جايز بوده با نذر واجب می­شود و لذا واجب است برايش وفاء به اين نذر اين هم دوتا مورد به نظر ما نه اولی تخصيص است نه دومی تخصيص است دومی نسبتش با آن احاديث لا احرام قبل الميقات نسبت تباين است نه نسبت تخصيص شيخ قدس الله نفسه نسبت به عموم و خصوص مطلق فهميدند تخصيص گرفتند و اين فهم شيخ هنوزم که هنوز است در حوزه­ما هست تا همين لحظه­ای که من در خدمت­تان هستم، همه خيال کردند اين تخصيص است در صورتی که با اين توضيحی که من عرض کردم و با تأملی در روايت دو سه مرتبه روايت را خوب دقت بکنيد کاملاً مفروغ عنه است و با آن زمينه­ای که در صحابه بود و اختلافی که در صحابه بود و معلوم می­شود احتمال بسيار بسيار قوی چون هر سه روايت در فقه واقفيه است احتمالاً منشأش اين بوده که اصحاب ما به اصطلاح که اصحاب واقفيه مثل رأی ابوحمزه احرام قبل الميقات را جايز می­دانستند به اين احاديث واجب با نذر واجب می­شد پس اين هم تخصيص نيست نسبت تباين است اين جور تأمل کردن در متن حديث و دقت خيلی نسبتاً،

س: فقه ديگر محال است انسان به تهش برسد

ج: به تهش برسد

س: سند روايت اول را ما در هيچ جايي نبايد داشته باشيم

ج: نداريم نه

س: فقط همين يکی

ج: همين يکی، چون حماد عن الحلبی داريم حسين ابن سعيد، حسين نداريم حسين عن حماد عن الحلبی همين است و حق هم با مرحوم صاحب معالم است ظاهرش هم همان علی است، هرکه تصحيح کرده تصحيح چيز را همان علی درست است عن الحلبی درست نيست پس اين احاديث از ميراث­های واقفيه است آن حديث اولش هم خرابی دارد و منشأ تمام اين مشکلات مرحوم شيخ قدس الله سره است، و منشأ اين مشکلات هم در حقيقت دو سه تا قاعده اصولی است يکی حجيت خبر يکی هم اين­که تخصيص جمع عرفی است و تعارض نيست ايشان آمده گفته خوب حالا در آن کتاب­ها هم آمده ديگر ايشان عنايت نفرمودند که در آن کتاب­ها آمده اما اين کلينی چون کلينی حالا کتاب صفار را نمی­دانم کلينی هردوی اين کتاب­ها پيشش بوده هم کتاب حسين ابن سعيد بوده هم احمد در اختيار مرحوم کلينی بوده در اختيار مرحوم شيخ صدوق بوده آثار صفار در اختيار شيخ صدوق بوده توسط استادش ابن الوليد، ابن الوليد از صفار نقل می­کند يعنی اين­ها تمام موجود تمام اين­ها که اعراض کردند آن وقت ما آمديم اين را گفتيم در حقيقت اين اعراض اصحاب از اين روايات مال قرن چهارم نيست چون آقايون می­گويند خيلی خوب حالا ما سندش را قبول داريم اعراض هم بکنند مخصوصاً آن روايت ابوبصير را که مبنای آقای خويي که حجيت خبر ثقه است خب ثقات اند خودی حالا علی ابن ابی حمزه را قبول ندارد ايشان اما آن عبدالکريم ابن عمر را قبول دارد، واقفی ثقه، و جليل القدر هم هست،

س: يکی ائمه متأخر است

ج: احسن من نظرم اين است که اين تصحيح مال ائمه متأخر است آن­ها فرمودند درست است اين را نقل کردند ليکن اين نقل­ها قابل قبول نيست واقفيه قبول کردند چون واقفيه به ائمه متأخر بر نمی­گشتند به کتاب­ها بر می­گشتند در کتاب­ها بود نمی­شود انکار کرد و تا قرن سوم هم هست ليکن مرحوم کلينی مرحوم ابن الوليد مرحوم صدوق اين­ها که اعراض کردند سر اعراض اين است که اين­ رأی واقفيه است رأی واقفيه است به اين رأی عمل نکنيد و سر عمل واقفيه هم عين همان بحثی است که تحرم بهما من دويرة اهلک آن­هم مصدرش روشن شد آن هم امام صادق فرمود کذبوا علی علی، مصدر آن هم روشن شد و امام صادق کاملاً مطلب را روشن فرمودند که احرام بايد قبل از ميقات نباشد لا احرام الا من، اين لا احرام را هم داريم می­خواهی بياور، غير از لاينبغی غير از لاينبغی لا احرام که نفی احرام باشد مثل لاصلاة الا الی القبله، لا احرام الا من المواقيت التی وقتها رسول­الله پس بنابراين دو مورد را که مرحوم شيخ يکش قبل از شيخ هم هست ليکن مشکل آن اين است که يک تعبير قانونش تخصيص است يک تعبيرش تزاحم بين حکمين است،

س: پس در هيچ صورت قبل از ميقات جايز نيست

ج: جايز نيست مگر همان رجب آن را هم امام صادق فرمودند به خاطر اين­که دليل رجب مقدم است حالا يک فقيه می­فهمد مثلاً فقيه گفته نه اين امام

17: 21: 1

شايد امام تعبير فقهائی کردند که اگر مثلاً کسی شنفت از اهل سنت خيلی ديگر نق­نق نزند چون اگر بگويد قال رسول­الله يجوز الاحرام قبل رجب، اين کجا رسول­الله کجا گفته اين حديث شاذ است کسی نگفته، که نقل کرده که از که نقل کرده؟ خب نگفته همچون چيزی هم نيست خب،

س: اگر مجبور بشود از جای برود که به ميقات بر نخورد آن وقت اين نذرها

40: 21: 1

نمی­شود

ج: نه خير باطل است،

س: جای برود که به ميقات بر نخورد

ج: خب به محازی يا ادنی الحل، ادنی الحل تا به ادنی الحل که رسيد، رسيد به جعرانه، جعرانه ميقاتش يلملم است اين قرن المنازل است از طائف از قرن المنازل رد شد جعرانه،

س: از طريق هواپيما فقط جده می­رود مثلاً از قبل جده مثلاً

ج: ما يک سفر که به اصطلاح اولين سال انقلاب هزار و چهار صد اولين حج بعد از انقلاب من از بغداد رفتم با خانواده تازه ازدواج کرده­ بوديم با هم با هواپيما رفتيم برای جده به اصطلاح وقتی توی راه بود يک قسمتی از هواپيما يک چيزی گفت خلبان عربی هم گفت، حالا عربی­ام خيلی آن وقت­ها شايد به اين قوی نبود، نفهميدم چه گفت يک دفعه ديدم اين گفتند لبيک، مخصوصاً اين سنی­ها افغانی بودند کابلی بودند لبيک و بلند شدند رفتند آن پشت لباس­هايشان را کندند لباس احرام پوشيدند ما هم تعجب کرديم چه شد؟ اين آقا چه گفت؟ معلوم شد هواپيما روی وادی عقيق رسيده ميقات اهل عراق موازی از فضا، اين اعلام کرده که ما رسيديم به عقيق اينها هم بلند شدند اين­که می­فرماييد به ميقات رد شدند از بالا رد شدند بلند شدند همان­جا تو هواپيما احرام بستند،

س: محازات از محازات فضای منصرف نيست

ج: چرا ديگر اينها از آن­جا ورداشتند احرام بستند يعنی من ديدم احرام بستند تو هواپيما اهل سنت تو هواپيما چون رسيد به محازی عقيق اعلام کرد که ما فعلاً رسيديم به عقيق و اين­ها بلند شدند لبيک و احرام پوشيدند و اين­ها،

س: تعبير اين است که من احرم بالحج فی غير اشهر الحج فلا حج له و من احرم دون الميقات فلا احرام له،

ج: اين­که ينبغی ندارد اصلاً نه جای بحث ندارد مطلب،

س: اين در احاديثی

س: در واقع نفی ماهيت می­کند

س: توی وسائل الشيعه اينها را همه را باهم آورده در احاديث تعيين مواقيت اما توی جامع احاديث شيعه اين­ را جدا کرده باب حکم من احرم دون الميقات لذا اين رواياتش دقيق­تر شده

ج: فلا احرام له، اين هم خلاصه بحثی، من می­خواستم ديشب اين بحث باشد يک کم امشب طول کشيد اما هنوز هم اگر وقتی مراجعه کنيم به محلی و اين­ها معلوم می­شود اصلاً يک فضای عجيبی بوده و آن نکته فنی همينی است يعنی اختلاف بين اين عثمان و پسر عمو سر نذر نبوده اختلاف سر جواز بوده نذر فرعش است اگر جايز بود می­گفت چرا از ميقات ميقاتی که رسول­الله گفته احرام نبستيد اگر جايز بود نذرش درست است او می­خواست بگويد جايز نيست دقت کرديد آن جايز نيست احرام قبل الميقات و ائمه ما هم دارند که احرام قبل الميقات جايز نيست،

س: اين تعيبر به ليتک که می­کند بيشتر با فضيلت می­ساخت

ج: می­گويم چون چندتا تعبير ازش نقل کردند يکی نيست، و اين ليتک و اکره و اين­ها همه به خاطر سنت بودنش است احترام می­کردند نمی­گفتند بلی می­گفتند سنّ رسول­الله المواقيت جعل اما بعدش هم گفتند نمی­شود قبلش آمدند گفتند به يک تعبيری که مشعر به همان سنت می­شود و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.